

آمریکایی وار

نظر به عزمِ راسخی که برای اقدام به یک ازدواج کاملاً قانونی دارم، و با توجه به این نکته که هیچ ازدواجی بدون مشارکتِ جنسِ مؤنث امکان‌پذیر نیست، خاضعانه در نهایتِ افتخار و خوش‌وقتی و احساس رضایتِ کامله از کلیه‌ی بیوه‌گان و دوشیزه‌گانِ محترمه استدعا می‌شود لطف بفرمایند مراتبِ ذیل را موردِ عنایت قرار دهند:

نخست این که این_جانب یک مرد می_باشم. به نظر می‌رسد که این امر باید برای خانم‌ها واجدِ کمالِ اهمیت باشد. قدّم دو آرشین و هشت ورشوک^۱ است. جوان هستم. هنوز تا ایامِ کهولت زیاد فاصله دارم، درست به اندازه‌ی فاصله‌ی مرغِ پاچله از عیدِ پطرس. اصل‌ونسب‌دار می‌باشم. زیبا نیستم، اما خیلی زشت هم نمی‌باشم. عدمِ زشتی‌ام به حدی است که بارها در تاریکی‌ی مطلق با اشخاصِ بسیار زیبا عوضی گرفته شده‌ام. چشم‌های‌ام می‌شبی است. رویِ گونه‌های‌ام (افسوس!) چال نمی‌افتد. از دندان‌هایِ آسیاب‌ام دو تایش خراب است. از عهده‌ی خوش‌آمدگویی‌هایِ ظریف بر نمی‌آیم اما به تنابنده‌یی هم اجازه نمی‌دهم در استحکامِ عضلات‌ام شک کند. نمره‌ی دست‌کشم هفت و سه ربع می_باشد. پدرومادرم فقیر اما بسیار نجیب اند. ضمناً آینده‌ام کاملاً درخشان است. دوست‌دارِ پروپاقرصِ خوش‌گل‌ها عموماً و خدمت‌کارها خصوصاً می‌باشم. به همه چیز اعتقاد دارم. توفیق‌ام در مقوله‌ی ادبیات به حدی است که از مطالعه‌ی ستونِ صندوقِ پستِ مجله‌ی «استره‌کازا» به‌ندرت گریه‌ام می_گیرد. خیال دارم در آینده رمانی به رشته‌ی تحریر در آورم که قهرمان‌اش (که زیبارویِ معصیت‌کاری خواهد بود) هم‌سرِ آینده‌ی خودِ این‌جانب باشد. در شبانه‌روز دوازده ساعت می‌خوابم. بُربروارِ پَرخور ام. فقط وقتی دوا مصرف می‌کنم که هم‌پباله داشته باشم. آشنایان خوبی دارم. دو تاشان ادیب اند یکی‌شان شاعر یکی‌شان مفت‌خور، که از طریقِ صفحاتِ جریده‌ی شریفه‌ی «روس‌کایا گازتا» به تعلیمِ ابناءِ بشر مشغول اند. شاعرانِ محبوب‌ام عبارت اند از پوش‌کاریوف و گاهی هم خودم. عاشق‌پیشه‌ام اما حسود نیستم. قصد دارم طبقِ شرایطی که خود و طلب‌کاران‌ام می‌دانیم ازدواج کنم.

این بود مشخصاتِ این‌جانب. و اما مشخصاتِ همسرِ آینده‌ام:

بیوه باشد یا دوشیزه (بر حسبِ این که کدام بیش‌تر مناسبِ حال باشد) زیرِ سی‌ساله و بالایِ پانزده‌ساله. کاتولیک نباشد، یعنی به‌یقین بداند که در این دنیا آدمِ بی‌گناه به هم نمی‌رسد. یهودی هم پذیرفته نمی‌شود. دخترهایِ یهودی همیشه از آدم می‌پرسند: «چرا یک خط در میان می‌نویسی؟ چرا نمی‌ری دمِ دستِ بابام پول در آوردن یاد بگیری؟»، و این جور حرف‌ها اصلاً به مزاجِ این‌جانب نمی‌سازد. موطلائی باشد و چشم‌آبی و (لطفاً در صورتِ امکان) ابرومشکی. نه رنگ‌پریده باشد نه سرخ‌رو، نه چاق باشد نه لاغر، نه دراز باشد نه کوتاه. تودل_برو باشد و جنی هم نباشد. سرش تراشیده نباشد، و راج نباشد و مدام کنج‌خانه ننشیند. ضمناً باید خوش‌خط باشد چون

^۱مجموعاً ۱۷۶ سانتی‌متر. هر آرشین ۷۱ و هر ورشوک ۴،۴ سانتی‌متر است.

یک نسخا مورد کمال نیاز این جانب می باشد. البته کار نسخه برداری اش زیاد نیست. به مجلاتی که من با آنها هم کاری دارم علاقه داشته باشد و رویه‌ی آنها را در زنده‌گی نصب‌العین خود قرار دهد. مجلات «تفریح» و «تازه‌های روز» و «نانا» را نخواند و از سرمقاله‌های «نامه‌های مسکو» متأثر نشود و از خواندن سرمقالات «ساحل» هم غش و ضعف نکند.

باید بتواند آواز بخواند، برقصد، بنویسد، بیزد، بریان کند، بلبل‌زبانی کند، شیرمال بیزد (اما گوش‌مال ندهد)، برای شوهرجان‌اش پول قرض بگیرد. با استفاده از امکانات شخصی خوش‌سرولباس باشد، و (توجه!) کاملاً و از هر جهت مطیع باشد.

نباید تن‌اش را بخاراند، جیروویر کند، جیغ بکشد، فریاد بزند، گاز بگیرد، دندان نشان بدهد، ظرف‌وظروف بشکند، یا در خانه برای دوستان پشت چشم نازک کند.

ضمناً لازم به یادآوری است که گرچه کلاه زینت مرد است، هر چه پایین‌تر گذاشته بشود از لحاظ کسی که در ازای دریافت وجوهات زیر بار این جور امور می‌رود خطرش کم‌تر است.

اسم‌اش نباید ماترنا یا آکولینا یا آودوتیا یا اسم‌های اُمّلی‌ی دیگری از این قماش باشد. اصلاً به‌تر است اسم بااصل‌ونسب‌دارتری داشته باشد مثل اولیا یا لِنوچ‌کا یا ماروس‌کا یا کاتیا یا لپیا و غیره. میان او و مادرش که همانا مادر زن مکرمه‌ی این جانب است هفت اقلیم فاصله باشد (والا ذمه‌ی این جانب از هرگونه تعهدی بری است)...

داشتن حداقل ۲۰۰۰۰۰ روبل نقره از اهم واجبات است.

ناگفته نماند که، در صورت موافقت طلب‌کاران این جانب، می‌توان در ماده‌ی اخیر اصلاحاتی به عمل آورد.